۳۰



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب اوصاف الاشراف، کاغذ آثاری شکری

مؤلف متن خواجه نصیرالدین طوسی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر سنه ۱۳۰۰ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر مختلف

جزء کتب اخلاق زبان فارسی عدد اوراق ۲۵

طول ۱۶٫۷ عرض ۱۰٫۵ شماره عمومی ۲۶۶۱۷

وقفی / خریداری سید محمدرضا سادات اخوی تاریخ وقف / خریداری فروردین ۱۳۷۹

ملاحظات

۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس بیقیاس بارخدائیرا که بسبب آنکه هیچ عقل قوه اطلاع بر حقیقت او نیست
وهیچ دانشی را وسع احاطت بکنه معرفت او نه هر عبارت که در نعت او ایراد
کنند وهر بیان که در وصف او بزبان رانند اگر ثبوتیه باشد از دایره شایبه
تشبیه معرا در تصور نیاید واگر غیر ثبوتیه بود از غایله تعطیل مبرا در
توهم نیفتد واز این جهت پیشوای اصفیا ومقتدای اولیا خاتم انبیا محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک وفوق ما یقول القائلون وهزاران درود وصلوات وآفرین
وتحیات بر روح مقدس او وارواح پاکان دودمان وگزیدگان
ویاران او باد بحق الحق **وبعد** محرر این رساله ومقرر این مقاله را
بعد از تحریر کتابی که موسوم است باخلاق ناصری ومشتملست بر بیان اخلاق
کریمه وسیاسات مرضیه بر طریق حکما اندیشه بود که مختصری در بیان سیر
اولیا وروش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت وطالبان حقیقت
مبنی بر قواعد سمعی وعقلی ومنبی از دقایق نظری وعملی که بمنزله لب

آن صنعت

آن صناعت وخلاصه آن فن باشد مرتب کرده اند اشتغال بآن مهم از کثرت
شواغل بی اندازه وموانع بی فایده میسر نمیشد واخراج آنچه در ضمیر بود از
قوه بفعل دست نمیداد تا در این وقت که اشارت نافذ خداوند صاحب
اعظم نظام ودستور عالم ولی السیف والقلم قدوه اکابر العرب والعجم
شمس الحق والدین بهاء الاسلام والمسلمین ملک الوزراء فی العالمین
صاحب دیوان الممالک مفخر الاشراف والاعیان مظهر العدل والاحسان
افضل واکمل جهان ملجأ وملاذ ایران محمد بن الصاحب السعید بهاء الدین محمد
الجوینی اعز الله انصاره وضاعف اقتداره باتمام این اندیشه نفاذ یافت
بر نوعیکه دست داد ووقت وحال اقتضا کرد با وجود عوایق ووفور
علایق آنچه خاطر با ایراد آن مساعدت نمود وموانع در تقریر آن مسامحت
کرد از جهت انقیاد امر بزرگوار وامتثال فرمان مطاع او مشتمل بر
شرح آن حقایق وذکر آن دقایق در این مختصر وضع کرده ودر
هر باب آیتی از تنزیل مجید که لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
که باستشهاد وارد بود ایراد کرد واگر اشارت بمقصود مصرح نیافت
بر آنچه بدان نزدیک نمود اقتصار کرد وآنرا اوصاف الاشراف نام نهاد
اگر پسندیده نظر اشراف آید مطلوب حاصل والا چون تمهید معذرت تقدیم

رضا باشد و یسلموا تسلیما از مرتبه بالای آنمرتبه و چون محقق سالک بنظر تحقیق
نگرد خود را بحد رضا داند و نه حد تسلیم چه در هر دو خود را بازای خدای تعالی
مرتبه نهاده است تا او راضی باشد و حق مرضی عنه و آن مؤدی و حق قابل
و این اعتبارات بآنجا که توحید باشد منتفی شود **فصل چهارم** در توحید
قال الله سبحانه و لا تجعل مع الله الها آخر توحید یکی گفتن و یکی کردن
باشد و توحید بمعنی اول شرط باشد در ایمان که مبدء معرفت بود یعنی
تصدیق بانکه خدای یکیست انما الله اله واحد و بمعنی دوم کمال معرفت
باشد که بعد از آن ایقان حاصل شود و آن چنان باشد که هر گاه که موقن را
یقین باشد که در وجود بجز باری تعالی و فیض او نیست و فیض او را وجود
بانفراد نیست پس نظر از کثرت بر بیده کند و همه یکی داند و یکی بیند
پس همه را با یکی کرده باشد در سر خود و از مرتبه وحده لا شریک
له رحی الالهیه رسیده بمرتبه لا شریک له فی الوجود و در این
مرتبه ماسوی الله حجاب او بود و نظر بغیر الله شرک مطلق شود و بزبان
حال گوید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض
حنیفا و ما انا من المشرکین **فصل پنجم** قال الله و لا تدع
مع الله الها آخر لا اله الا هو توحید یکی گردانیدن و اتحاد یکی شدن
آنجا و لا تجعل مع الله الها آخر و اینجا و لا تدع الله مع الله الها آخر

در اتحاد

یم در توحید

چه در توحید شائبه تکلیف هست که در اتحاد نیست پس هر گاه که یگانگی مطلق
در ضمیر راسخ شود تا بهیچ وجهی بدوئی التفات نماند باتحاد رسیده باشد
و اتحاد نه آنست که جماعتی قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن
بنده با خدای تعالی باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بل آنست که همه او را بیند
بی تکلف انکه گوید چون هر چه جز اوست از اوست پس همه یکیست
بل چنان که چون بنور تجلی او تعالی بینا شود غیر او نه بیند بیننده و بینش
نباشد همه یکی شود دعای حسین منصور حلاج که گفته بینی و بینک
انی ینازعنی فارفع بفضلک انی من البین مستجاب شده است
انیت او از میان برخیزد تا تواند گفت انا من اهوی و من اهوی
انا و در این مقام معلوم شود آنکس که گفت انا الحق و آنکس که گفت
سبحان ما اعظم شأنی نه دعوی الهیت کرده اند بل دعوی نفی
انیت خود کرده اند یا اثبات انیت غیر خود کرده اند و هو المطلوب
فصل ششم در وحدت قال الله سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار وحدت یگانگیست و این بالاتر از اتحاد است چه از اتحاد
که بمعنی یکی شدنست بوی کثرت آید و در وحدت آن نباشد و آنجا
سکون و حرکت و فکر و ذکر و سیر و سلوک و طلب و طالب و مطلوب
و نقصان و کمال همه منعدم شود اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا

اعلم انه قد يطلق الوجود
ويراد به الكون في الاعيان
ولا ريب في كونه اعتباريا انتزاعيا
لا يمكن ان يكون عين ذات الواجب الحق قطعا
وقد يطلق ويراد به ما هو مبدأ ومنشأ لانتزاع الوجود
بمعنى الكون في الاعيان والموجودية ومصحح صدقه وحمله
وهو بهذا المعنى عين الواجب فانه لو لم يكن في حد ذاته مبدأ
لانتزاع الوجود ومصداق صدقه لم يكن في نفسه من حيث هو موجودا فيحتاج
الى جاعل يجعله موجودا بالضرورة فان توسط الجعل بين الشيء ونفسه ممتنع
وان كونه شيئا آخر ومبرره امر آخر بعيد ما لم يكن في نفسه وجد ذاته كذا الكل محتاج
الى جاعل وفاعل بالضرورة فهو عين الوجود بهذا المعنى واما هو المشهور عند
الجمهور من انه وجود خاص او فرد للوجود المطلق يؤول الى ما ذكرنا وكذا
ما قال بعضهم من انه المعجود والبحث

ماکه دادم

باب ششم در فنا قال الله سبحانه كل شيئ هالك الا وجهه
و در وحدت سالک و سلوک و سیر و مقصد و طالب و مطلوب نباشد
کل شیئ هالک الا وجهه و این سخن و بیان هم نباشد نفی و اثبات
متقابل باشند و دوی مبدء کثرت است اینجا نفی و اثبات نباشد
و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد و این را فنا خوانند که معاد
خلق با فنا باشد هم چنانکه مبدء از عدم بود کما بدأکم تعودون
معنی فنا احدیت کثرت است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال و الاکرام و همین فنا با این معنی هم نباشد هر چه در
نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل با آن رسد جمله
منتفی باشد الیه یرجع الامر کله
اینست آنچه در این مختصر خواستیم
ایراد کنیم اینجا سخن منقطع
شد اللهم اهدنا
کما هدیت
اصحابه
الله
م